**اصول، جلسه 62: 11/11/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسة سابق در مورد روایت عبد الله بن سنان صحبت می‌کردیم. روایت عبد الله بن سنان عرض کردیم که آقایان این را مفروغ عنه گرفتند که در این روایت استصحاب طهارت جاری شده، نه قاعدة طهارت. ولی حاج آقا در این مطلب اشکال داشتند، محصّل فرمایش حاج آقا این بود، این‌که امام علیه السلام به سائل می‌گویند، می‌فرمایند صلّ فیه و لا ؟؟؟ ۱:۲۱ «فَإِنَّكَ أَعَرْتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ»، این طهارتی را که مفروغ عنه گرفتند، این طهارت نمی‌تواند طهارت واقعی باشد. بلکه طهارت ظاهری باید باشد چون در سؤال سائل این‌که علم به طهارت واقعی داشته باشد، یا طهارت واقعی‌اش برای او ثابت شده باشد، قصد نشده. تنها چیزی که هست از سؤال سائل استفاده می‌شود که اگر لباسش را به ذمی عاریه نداده بود می‌توانست به آن نماز بخواند و این با طهارت ظاهری هم سازگار هست. بنابراین این‌که امام علیه السلام اینجا تمسک کردند، در واقع آن قاعده‌ای که در تمام موارد مورد سؤال می‌شود به آن استناد کرد قاعدة طهارت است. در بعضی صور سؤال استصحاب وجود دارد، ولی نه در همة صور سؤال. آن که در همة موارد سؤال می‌شود به آن تمسک کرد، قاعدة طهارت است. اما در جایی که یقین به طهارت نداشته باشیم، در حالت سابق با قاعدة طهارت، طهارت لباس را ثابت کرده باشیم، که این هم جزء صور سؤال سائل هست، در اینجا استصحاب جاری نیست. چرا؟ به دلیل این‌که اگر بخواهید استصحاب، استصحاب طهارت واقعی را بخواهید بکنید، نسبت به طهارت واقعیه یقین سابق ندارید. چون معلوم نیست که طهارت، نه یقین سابق و نه یک اماره‌ای که بر حالت سابقه وجود داشته باشد، وجود ندارد. اما اگر مراد طهارت استصحاب، طهارت ظاهریه باشد، حالا صرفنظر از این‌که استصحاب طهارت ظاهریه درست باشد یا درست نیست، این حالا کار ندارم به بحث‌های، که در اینجور موارد می‌شود استصحاب کرد یا نکرد، ولی عمدة قضیه این هست که ما در طهارت ظاهریه شک نداریم، در ظرف دوم، این طهارت ظاهریه‌اش، این‌که طهارت جاری می‌شود، تردیدی در این نیست که قاعدة طهارت جاری می‌شود. یک موقعی فرض کنید ادلة قاعدة طهارت نسبت به حالت دوم، تردید هست برای این‌که قاعدة طهارت جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود. خب ما مثلاً استصحاب می‌کنیم بگوییم قبلاً که قاعدة طهارت جاری می‌شد، الآن هم قاعدة طهارت جاری می‌شود. ولی نه، تردید که نداریم همان نکته‌ای که باعث شده بود که قبلاً قاعدة طهارت جاری بشود، همان نکته هم الآن هم جاری هست و تحملی در جریان قاعدة طهارت نیست. به بیان دیگر، حالا یک شکل دیگر ممکن است ما این را مطرح کنیم. بگوییم که آن که در این روایت به آن استدلال شده، به این هست که قبلاً طهارت اعم از طهارت ظاهریه و واقعیه برای تو ثابت بوده. این طهارت اعم از طهارت ظاهریه و واقعیه در زمان لاحق هم قطعی است. همچنان که در زمان اوّل این اعم از طهارت ظاهریه و واقعیه قطعی است، آن چیزی که ممکن است شخصی درش شک بکند، چیزی که درش شک هست، خصوص طهارت واقعیه است. ولی در اعم از طهارت ظاهریه و واقعیه در هیچ صورتی از صور مسأله شک ندارد، بنابراین اگر استدلال هم بگوییم در همة صور مسأله دارد استدلال می‌کند، استدلال می‌کند به این معنای اعم از طهارت ظاهریه و واقعیه. و این طهارت اعم از طهارت ظاهریه و واقعیه در همة صور مسأله یقینی است. بنابراین وقتی یقینی است موضوع استصحاب که شک هست درش جاری نیست. محصّل روایت این است که، همان نکته‌ای که شما این‌که و لم تستیقن انّه نجّسه، اشاره به این دارد که غایت قاعدة طهارت که یقین به تنجیس هست و یقین به نجس شدن لباس هست، این غایت را حاصل نشده. بنابراین همچنان که قبلاً قاعدة طهارت جاری بود، الآن هم قاعدة طهارت جاری هست و امام علیه السلام اشاره به این نکته می‌کنند که غایت قاعدة طهارت، یقین به نجاست است. این‌که احتمال قوی بدهید که نجاست حاصل شده باشد، این احتمال قوی کافی نیست. لم تستیقن انه نجسه، اشاره به این نکته هست، برای دفع دخل این هست که چون سؤال سائل این بود که این ذمی خمر می‌خورد، لحم خنزیر می‌خورد. چون خمر و لحم خنزیر می‌خورد احتمال زیاد دارد که این لباس من هم در اثر حسابی به خمر و لحم خنزیر اینها نجس شده باشد، امام علیه السلام می‌فرماید که مجرد ظن به اصابه هم اگر باشد یا در معرضیت شدید نجاست بودن یا در اختیار شخصی که نسبت به نجاست پرهیز ندارد، اینها هیچکدامشان باعث نمی‌شود که قاعدة طهارت جاری نشود. قاعدة طهارت غایتش علم به نجاست است. و در علم نجاست به لباس که ؟؟؟ حاصل نمی‌شود، بنابراین می‌توانیم در این لباس نماز بخوانیم. این محصّل فرمایش حاج آقا هست که به نظر فرمایش کاملاً تامی هم می‌رسد.

اینجا یک نکته‌ای را عرض بکنم. در تقریرات آقای حائری، در مورد این روایت یک مطلبی را از مرحوم آقای صدر نقل می‌کنند. آن این است که یک اشکالی را مطرح می‌کنند و پاسخ می‌دهند. آن اشکال این هست که این روایت معارض هست، یک روایت دیگری از همین عبد الله بن سنان وارد شده و آن معارض این روایت هست. آن روایتی هست که در تهذیب، جلد ۲، صفحة ۳۶۱ وارد شده. علی بن مهزیار عن فضالة عن سعد بن عبد الله

«عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلَ أَبِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الَّذِي يُعِيرُ ثَوْبَهُ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَأْكُلُ الْجِرِّيَّ وَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَيَرُدُّهُ أَ يُصَلِّي فِيهِ قَبْلَ أَنْ يَغْسِلَهُ قَالَ لَا يُصَلِّي فِيهِ حَتَّى يَغْسِلَهُ.»

این روایت. بنابراین روایت معارض دارد، از حجیت ساقط است.

مرحوم آقای صدر در جواب می‌فرماید که اینجا، هم نهی وارد شده، هم این نهی محمول بر کراهت هست. و این قاعدة جمع عرفی دارد بین این روایت، بنابراین روایت‌ها با هم تعارض ندارند. این مطلبی که ایشان می‌فرمایند، قبل از ایشان در کلام خود شیخ طوسی هم وارد شده، و بعد از نقل روایت فضالة عن عبد الله بن سنان این عبارت دارد: «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: هَذَا الْخَبَرُ مَحْمُولٌ عَلَى الِاسْتِحْبَابِ لِأَنَّ الْأَصْلَ فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا الطَّهَارَةُ وَ لَا يَجِبُ غَسْلُ شَيْ‌ءٍ مِنَ الثِّيَابِ إِلَّا بَعْدَ الْعِلْمِ بِأَنَّ فِيهَا نَجَاسَةً وَ قَدْ رَوَى هَذَا الرَّاوِي بِعَيْنِهِ خِلَافَ هَذَا الْخَبَرِ.»

«رَوَى سَعْدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلَ أَبِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا حَاضِرٌ»

و آن روایت مورد بحث ما را ایشان نقل کرده است.

ایشان تعبیر هست استحباب غسل. شاید استحباب غسل تعبیر قشنگ‌تری باشد از تعبیر مرحوم آقای صدر در مورد کراهت. چون در واقع اینجا، ولو لا تصلّ فیه حتی تغسله هست، ولی این ارشاد به مانعیت نجاست، مانعیت هست یا شرطیت طهارت لباس هست و اینها، شاید تعبیر استحباب غسل در اینجور موارد بهتر باشد. حالا خیلی مهم نیست، حالا بفرمایید کراهت، کراهت اصطلاحی به معنای، ممکن است کراهت هم بگوییم نماز با این لباس خوانده بشود، نماز، ثوابش کم می‌شود و آن کراهتی که در عبادات هست که اقل ثواباً هست به آن مطلب هست. حالا این‌که بفرمایید استحباب چیز، ثوابش بیشتر می‌شود اگر غسل بکند. خیلی مهم نیست به چه تعبیری، تعبیر بکنیم.

اینجا یک چیزی در پرانتز عرض بکنم. مرحوم آقای خویی در مواردی که امر، امر ارشادی است، جمع استحباب را می‌فرمایند صحیح نیست که ما آنجا عرض می‌کردیم، چون ایشان می‌فرماید این‌که از یک طرف یک روایت در واقع می‌گوید شرط نماز خواندن غَسل است، یکی می‌گوید شرط نماز خواندن غسل نیست. این دو تا با همدیگر تنافی دارد. ما آنجا عرض می‌کردیم نه، این‌که با همدیگر منافات ندارد و آن هم جمع عرفی به استحباب در اینجور موارد هم می‌آید، ممکن است بگوییم در واقع شرط کمال غَسْلش هست، ولو بدواً ظهور دلیل در شرط صحت است، ولی به قرینة این روایتی که صریح هست که نماز صحیح هست، این حمل بر شرط کمال می‌شود یا بفرمایید که اگر کراهت معنا بکنیم شرط اقل ثواباً می‌شود اگر این شرط رعایت نشود. عدم رعایت شرط باعث می‌شود که اقل ثواباً بشود. بنابراین بین این دو تا روایت جمع هست. حالا یک نکتة دیگر را هم من ضمیمه بکنم، علاوه بر این‌که خود این دو تا روایت فی نفسه جمع هست، در بعضی روایت‌هایی که در مشابهات این مسأله هست، در یک روایت دیگر این بحث، این مطلب هست و ان تغسله احبّ الیَّ. و ان تغسله احبّ الیَّ این روایت دیگری هست که در این مسأله وارد شده که دلیل بر استحباب غسل ؟؟؟ ۱۵:۱۵ هست. روایتی بود، الآن در تهذیب نقل شده بود که ازش استفادة استحباب غسل می‌شد.

البته به نظر می‌رسد که جمع دو تا روایت اگر داشته باشیم که یک روایت امر درش به کار رفته باشد، یک روایت تجویز، صریح در تجویز باشد و یک روایت ظاهر در منع باشد، آن روایت ظاهر در منع به قرینة صریح در تجویز حمل بر کراهت می‌شود از باب حمل ظاهر بر اظهر. این مطلب به‌طور کلی درست است. ولی تطبیق این مطلب بر ما نحن فیه بسیار دشوار هست. چون این در جایی هست که ما احتمال بدهیم که اینها دو تا روایت مختلف باشند. یعنی دو بار امام علیه السلام مطلبی را فرموده باشد، خب این دو بار، یکی‌اش را ممکن است حمل بر کراهت بکنیم. یکی‌اش را حمل بر اصل ترخیص بکنیم. ولی به نظر می‌رسد که این‌که دو بار، چون ببینید هر دوی روایت‌های ما، عبد الله بن سنان آن را نقل کرده و می‌گوید سأل ابی ابا عبد الله علیه السلام. یکی‌اش تصریح می‌کند به انا حاضر ولی یکی‌اش تصریح نمی‌کند، ولی آن هم ظاهراً مراد همین هست که عبد الله بن سنان خودش بوده موقعی که پدرش این سؤال را مطرح می‌کرده. این‌که دقیقاً از یک مسأله‌ای که مشابه هم هستند، هر دویش عاریه دادن لباس، عاریة به کسی که شرب خمر می‌کند، نسبت به این مسأله دو بار سؤال از پدر عبد الله بن سنان، که سنان باشد از امام صادق علیه السلام فرموده باشد، این خیلی مستبعد است، چه داعی عقلایی هست بعد از این‌که یک بار سؤال کرد، سال دوم مشابه همین سؤال تکرار کند؟ نکتة خاصی اینجا به نظر نمی‌رسد وجود داشته باشد که این سؤال بخواهد تکرار بشود، امثال اینها. یک نکته‌ای که اینجا حالا بد نیست به تناسب عرض بکنم، آن این است که در روایتی که، روایت مورد بحث ما و انا اعلم انه یشرب الخمر و یاکل لحم الخنزیر هست. یأکل لحم الخنزیر است. ولی در آن نقل فضالة لمن یعلم انه یاکل الجری و یشرب الخمر هست. یاکل الجری است. جری یک نوع ماهی خاص هست که ماهی هست که حرام گوشت است. مرحوم مجلسی در مرآة العقول دربارة این خبر اشاره می‌فرمایند کأن اکل الجری لبیان عدم تقیده بالشرع لعدم النجاسة. چون ماهی حرام گوشت نجس نیست. و در مرآة العقول، جلد ۱۵، صفحة ۳۲۴، این عبارت را دارد. در ملاذ الاخیار، جلد ۴، صفحة ۵۸۳ هم شبیه همین مطلب را مرحوم مجلسی دارند.

من احتمال زیاد می‌دهم کلمة جرّی مصحّف خنزیر باشد. کلمة جرّی از جهت نگارش با خنزیر خیلی شبیه هم نوشته می‌شود، آن «ی» شبیه، خیلی مشابه هم نوشته می‌شود، خنزیر را می‌شود جرّی خواند. یأکل الخنزیر بوده، یأکل الجرّی شه باشد. اصلاً موضوع دو تا روایت یکی هست. فقط یک بحث ذمی بودنش اینجا مطرح هست که خیلی خصوصیتی در این بحث ندارد، عمدة بحثی که هست همان بحث شرب خمر و اکل خنزیر هست که به هر حال اینجا مفروض این گرفته اگر شرب خمر و لحم خنزیر نداشت آن چیز نبود که این هم جزء ادلة عدم نجاست ذاتی اهل کتاب به این روایت هم تمسک شده. علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که این روایت خیلی خیلی مستبعد هست که سنان دو بار همچین مسأله‌ای را سؤال کرده باشد. به نظر می‌رسد یک روایت واحد هست، این روایت واحد مختلف نقل شده. بنابراین، اینجا یک خطایی روات کردند. اینجا علم اجمالی به وقوع خطا وجود دارد. اینجا، جای، دوران امر بین حجت و لا حجت هست، نه بین متعارضین. متعارضین نیستند، حجیت ذاتی این روایت به نظر زیر سؤال می‌رود و مشکل هست که ما بتوانیم به این روایت تمسک کنیم.

اینجا به تناسب برای تکمیل این بحث یک نکته‌ای را هم عرض بکنم، آن این است که مضمون این روایت دوم عبد الله بن سنان که مورد بحث قرار گرفته بود، این مضمونش در یک روایت دیگری هم نقل شده. در کافی، جلد ۳، صفحة ۴۰۵، حدیث ۵، روایتی هست:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ خَيْرَانَ الْخَادِمِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ صلوات الله علیه أَسْأَلُهُ عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْخَمْرُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ أَ يُصَلَّى فِيهِ أَمْ لَا فَإِنَّ أَصْحَابَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِيهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ صَلِّ فِيهِ فَإِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا حَرَّمَ شُرْبَهَا وَ قَالَ بَعْضُهُمْ لَا تُصَلِّ فِيهِ فَكَتَبَ علیه السلام لَا تُصَلِّ فِيهِ فَإِنَّهُ رِجْسٌ قَالَ وَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الَّذِي يُعِيرُ ثَوْبَهُ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَأْكُلُ الْجِرِّيَّ أَوْ يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَيَرُدُّهُ أَ يُصَلِّي فِيهِ قَبْلَ أَنْ يَغْسِلَهُ قَالَ لَا يُصَلِّ فِيهِ حَتَّى يَغْسِلَهُ.»

این ذیل را در چاپ دار الحدیث اشاره می‌کند این ذیل «قَالَ وَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» در اکثر نسخ هست ولی در یک نسخة کافی وارد نشده و مرحوم شیخ هم که در تهذیب این را نقل کرده، این را بدون آن ذیل نقل کرده. و ظاهراً این حاشیه‌ای هست که داخل متن شده، به این قرینه که خیران خادم از اصحاب امام جواد و امام هادی علیه السلام هست، نه از اصحاب امام صادق علیه السلام. لازمة این‌که این روایت این تکه مربوط به این روایت باشد این است که خیران خادم از امام صادق علیه السلام روایت کند که بسیار مستعبد هست. خیران خادم از اصحاب امام جواد و امام هادی علیه السلام هست، به نظر می‌رسد که حاشیه‌ای هست که داخل در متن شده و این شکلی است.

این مطلب به نظر مطلب درستی است. همینجور هست. این به نظر می‌رسد که.

اوّل یک توضیحی در مورد خیران خادم عرض بکنم. خیران خادم همینجوری که در حاشیة دار الحدیث گفتند از اصحاب جواد و امام هادی علیه السلام هست. در اثبات الوصیة، صفحة ۲۳۲ هم یک عبارتی هست، می‌گوید خیران خادم مولی فراطیس ام الواسق قال حججتُ. این خیران خادم در رجال کشی خیران الخادم القراطیسی هست. این کلمة قراطیس یا فراطیس، یکی‌شان تصحیف دیگری است، نمی‌دانم، دقیقاً مراجعه نکردم ببینم که فراطیس باید درست باشد یا قراطیس باید درست باشد. ولی از این عبارت اثبات الوصیة نحوة ارتباط این خیران خادم با این، به عنوان مولی فراطیس و مولی قراطیس هست. قال حججت فی سنة اثنتین و ثلاثین و مائتین. فدخلتُ علی ابی الحسن علیه السلام. در سال ۲۳۲ حج به جا آورده. این تا ۲۳۲ هم زنده بوده. این یک مقداری زمان بیشتری را هم برای ما نشان می‌دهد که تا مدت زمان طولانی بعد از امامت امام هادی علیه السلام هم زنده بوده و اثبات وصیة، صفحة ۲۳۲. این‌که از امام صادق علیه السلام بخواهد روایت کند خیلی مستبعد هست. فرض کنید بخواهد موقع ولادتش از امام صادق علیه السلام، حداقل باید ۱۰۰ سال سن داشته باشد و اینها. ۱۵ ساله هم باشد، یعنی ۱۳۲، حدود ۱۰۰ باید سن داشته باشد، خیلی مستبعد هست که ما خیران خادم را یک همچین سنی بخواهیم قائل به همچین سنی بشویم. به نظر می‌رسد اصل همین مطلبی که در حاشیه هست، مطلب کاملاً درستی است. من فکر می‌کنم همین روایت دیگر عبد الله بن سنان که همین، این روایت دیگر عبد الله بن سنان را در حاشیه به آن اشاره شده بوده، یا مثلاً سأل السنان ابا عبد الله علیه السلام عن الذی، یا مثلاً قال، سنان و سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الذی یعیر ثوبه، یک همچین چیزی بوده، کلمة «قال»اش در حاشیه مصحف سنان و سألت ابا عبد الله بوده، یا به هر حال، سألتُ ابا عبد الله هم، این یک حاشیه‌ای بوده که حاشیه داخل متن شده و آن عبارت از مطلبی را که به تناسب در تهذیب وارد شده بوده که مناسب با این باب بود. چون باب الرجل یصلی فی الثوب و هو غیر طاهر عالما او جاهلاً، به این باب هست. به تناسب این روایت را کسی در حاشیه یادداشت کرده بوده که این روایت هم وجود دارد و این حاشیه، حاشیه داخل متن شده باشد.

حالا این نکته را هم به تناسب اشاره بکنم. آن این است که یک روایت عبد الله بن سنانی هم صفحة بعد کافی نقل شده که آن روایت مرسلی هست. روایت عبد الله بن سنان. روایت «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: اغْسِلْ ثَوْبَكَ مِنْ بَوْلِ كُلِّ مَا لَا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ.»

صفحة ۴۰۶، روایت ۱۲. که سندش علی بن محمد، با همین علی بن محمد که در این سند هست یکی است. آخرش هم عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام هست. احتمال دارد که یک ارتباط‌هایی این سقطی که در این سند رخ داده با آن روایت مورد بحث ما هم داشته باشد. به هر حال به نظر می‌رسد که این روایت خیران خادم به هر حال ربطی ندارد. حالا آیا اینجا آن روایت دیگر عبد الله بن سنان که آن به صورت مرسل نقل شده، آن هم با این روایت ارتباط دارد یا ارتباط ندارد. آنهایش را نمی‌دانم. ولی علی ای تقدیر این روایت خیران خادم، این ذیل را ندارد، همچنان که در یک نسخة کافی و نقل تهذیب این روایت بدون این ذیل وارد شده و باید هم بدون این ذیل باشد. این مطلب.

یک نکته‌ای را در مورد این روایت بد نیست اشاره بکنم. آن نکته این است که مرحوم آقای صدر بعد از این‌که از این روایت استظهار استحباب کردند و با الغای خصوصیت یک قاعدة کلی استصحاب را ازش نتیجه گرفتند، گفتند این روایت یک فایده‌ای دارد و آن این است که در آن یقین سابق اخذ نشده، نفس حالت سابقة سابق اخذ شده. و این خودش خاصیت دارد. در یک سری بحث‌های رجالی، بحث‌های اصولی می‌شود به آن تمسک کرد. من جمله در این بحث که حالت سابقة ما با یقین ثابت نشده باشد. بلکه با امارة معتبرة ثابت شده باشد، این‌که استصحاب جاری بشود یا نشود، جریان استصحاب با مشکلاتی مواجه هست که بنابر این‌که آن چیزی که در استصحاب ما می‌خواهیم یقین سابق نیست، همان حالت سابقه باشد، به راحتی پاسخ داده می‌شود. ولی اگر ما یقین سابق را معتبر بدانیم نیازمند به یک پاسخ‌هایی است که ما بعداً ذکر خواهیم کرد و بررسی خواهیم کرد که آیا این پاسخ‌ها درست هست یا پاسخ‌ها درست نیست. به نظر می‌رسد که این مقدار مطلبی که ایشان اینجا بیان کرده درست هست. ولی مرحوم آقای صدر یک مقدار بیشتر از این در بعضی بحث‌های دیگر از این روایت عبد الله بن سنان می‌خواهند، ازش نتیجه‌گیری کنند. می‌خواهند بگویند که اصلاً حالت سابقه رکن استصحاب هست، نه یقین سابق. و این‌که یقین در بعضی روایات هست، این یقین به اعتبار طریقیتش برای حالت سابقه است. و الا استصحاب در واقع ملازمة بین حالت سابقه و حالت لاحقه را می‌خواهد اثبات کند. و مفاد استصحاب یک همچین ملازمه‌ای است، نه لازم نیست آن حالت سابقه حتی به وجهی از وجوه هم اثبات بشود. ولی به نظر می‌رسد که از روایت عبد الله بن سنان این مقدار دیگر به دست نمی‌آید. آیا واقعاً در جایی که شخصی شک داشته باشد که لباسش پاک، از اوّل شک داشته که لباسش پاک است یا نجس. حالا آن بحث‌های حاج آقا را کنار بگذارید که آنجا مراد طهارت، طهارت ظاهریه است. نه، در جایی که شخص شکی دارد که قاعدة طهارتی هم جاری نمی‌شود، امثال اینها. آیا اینجا می‌شود یک چنین تعبیری را استدلال کرد؟ «فَإِنَّكَ أَعَرْتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ» به نظر می‌رسد که «فَإِنَّكَ أَعَرْتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ»، در جایی اطلاق می‌شود که این طهارت ثابت شده باشد. بله یقین ما می‌توانیم یقین خصوصیت ندارد. اگر هم یقین باشد، یقین از باب مثال برای مطلق مثبت به کار رفته. آنش اشکال ندارد که ما بگوییم این روایت ظهورش در این هست که یقین خصوصیت ندارد، از باب این‌که ما مثبتی برای طهارت داریم، یقین هست. به قرینة این روایت‌های دیگر را هم حمل کنیم بر این‌که یقین سابقی که هست، یقین از باب مثال برای مطلق مثبت معتبر اخذ شده. و آن مشکل اجرای استصحاب در جایی که حالت سابقه با یقین ثابت نشده باشد و با اماره ثابت شده را حل کنیم. آن عرض کردم این مقدار از این روایتش می‌شود استفاده کرد، بنابراین این‌که آن مقدمات بحث تمام باشد. ولی این‌که بخواهیم از این روایت بگوییم حتی ثابت بودن حالت سابقه هم معتبر نیست، در جایی که ما شک داریم نسبت به حالت سابقه، مجرد این‌که آن حالت سابقه در متن واقع وجود داشته باشد کافی هست برای این‌که استصحاب جاری بشود، در استصحاب نفس حالت سابقه کفایت می‌کند. به نظر می‌رسد که این روایت ناظر به آن جهت نیست، ما نمی‌توانیم از این روایت اطلاق جریان استصحاب حتی در جایی که حالت سابقه به هیچ وجهی از وجوه احراز نشده باشد اثبات کرد. هیچ وقت در جایی که حالت سابقه اصلاً ثابت نشده باشد و مشکوک باشد ما نمی‌توانیم این جمله را به کار ببریم، «فَإِنَّكَ أَعَرْتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ لَمْ تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ نَجَّسَهُ» این در جایی «فَإِنَّكَ أَعَرْتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ» به کار برده می‌شود که آن طهارت ثابت شده باشد. اما طهارت ثابت نشده باشد، طهارت مشکوک باشد، «فَإِنَّكَ أَعَرْتَهُ إِيَّاهُ وَ هُوَ طَاهِرٌ» را نمی‌شود اطلاق کرد.

بنابراین نتیجه این بحث این است، حالا این بحث را مفصل‌تر در موردش بعداً صحبت خواهیم کرد که ما رکن از ارکان استصحاب، یقین سابق است، نه حالت سابقه. البته یقین بما هو مصداق از مصادیق مطلق مثبت. یقین خصوصیت ندارد. مثبت، یعنی حالت سابقه باید با یک امارة معتبرة شرعیه ثابت شده باشد. خب این مقدار را ما از این روایت می‌توانیم استفاده کنیم.

خب دیگر این بحث تمام. می‌رویم بحث بعدی، بحث کل شیء طاهر هست. در مورد کل شیء طاهر و کل شیء حلال ان‌شاءالله صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان